

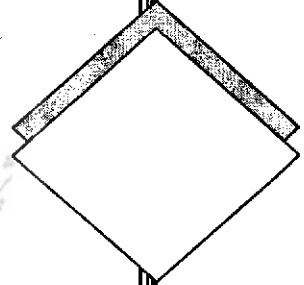
فلسفه در قلمرو

اسلام



محمد فغفوری

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## مقدمه :

از آن جا که مسائل فلسفی در اسلام ریشه در متون و آموزه های دینی داشته و از سوی دیگر فیلسوفان اسلامی همیشه دغدغه طرفداری از دین را بر خود ملزم دانسته و سعی در حفظ اعتقادات و جلوگیری از آسیب پذیری آن را داشته اند، در طول قرن‌ها فلسفه اسلامی بستر رشد و زمینه تحویل بوده و مورد حملات شدید مخالفین قرار گرفته است، با مطالعه فلسفه اسلامی می توان با عقاید اصیل آشنا شد. فلسفه اسلامی به دین انسجام داده و با چارچوبی عقلانی در مورد مسائل دینی به بحث و بررسی پرداخته به دفاع از آن می پردازد. فلسفه اسلامی را که مؤسس آن را فارابی گویند چنان که خواهیم گفت به « وحدت فلسفه » و همچنین، « وحدت فلسفه و دین » قائل بود و با نگاشتن کتب فلسفی و شرح آثار ارسطو، زمینه ایجاد یک مکتب فلسفی دینی را تسریع داد، البته قبل از فارابی فیلسوفانی بودند که درباره فلسفه ای که از آن بعدها به فلسفه اسلامی تعبیر شده، کتاب‌ها نوشته و بحث‌ها کرده اند، و این علم در نهایت به آن سوی مرزها نشر داده شده چنانچه دانشمندان و مورخین غربی به آن اعتراف کرده

اند، بنابراین قلمرو اسلام برای ارزیابی و راه یابی این علم منحصر به بلاد اسلامی نبوده، بلکه می توان آثار این علم را در هر کجایی از کشورها که پای کتب و متون اسلامی و یا دانشمندان اسلامی به آنجا رسیده جستجو کرد.

دانشمند معروف « هانری کوربین » در کتاب « تاریخ فلسفه اسلامی » می گوید: « تا کنون در گزارشهای عمومی و بیانات کلی که به فلسفه اسلامی مربوط بوده است هرگز نقش قاطع افکار شیعه و اهمیت آن را که موجب ترقی اندیشه فلسفی اسلام بوده است مورد توجه قرار نداده اند. حتی از طرف شرق شناسان؛ تجاهال العارضها و غرض ورزیها وجود داشته که گاهی با خصومت هم مرز بوده، و با ناشناختیها و جهلی که سَنیان در مقابل مسائل واقعی تشیع اظهار کرده اند همانگی کامل داشته است »<sup>۱</sup>

در فلسفه اسلامی مسائل فلسفی چندین برابر مسائل مشترک بین فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی است، در بحث های ارسطو اصلاً چیزی به نام اشتراک معنوی وجود ندارد و در

<sup>۱</sup> هانری کوربین، تاریخ فلسفه اسلامی، چاپ سوم،

بازنگاری نموده بلکه از آن جا است که این مطلب را مکتوم و پنهان گذاشته است.<sup>۲</sup>

همچنین استاد «دینانی» در مقدمه کتاب «شعاع اندیشه و شهوت» در نظر سهروردی آورده است که از نظر سهروردی، شرق، مهد تفکر فلسفی بوده است و اینک یک متفکر مسلمان، مقلد حرف افلاطون ارسطو باقی نماند. ارسطونی که در نظر ابن سینا مطرح است با ارسطونی که در غرب فهمیده می شود کاملاً متفاوت است. حرفهایی از ارسطو مورد پذیرش او واقع شده که با فرهنگ اسلامی سازگار بوده است، بنابراین هویت فلسفه اسلامی هویت دیگری است و شناسنامه‌ای جداگانه دارد.<sup>۳</sup>

فلسفه اسلامی حاصل برخورد میان حکما، عرفا و متکلمان است. وقتی فیلسوف دین دار به تفکر می پردازد، با یک سلسله مشکلاتی مواجه می گردد و این مشکلات، خاص خود فیلسوفان ما بوده است، مثلاً درباب مسأله مبدأ، ارسطو معتقد است که مبدأ عالم، محرک غیر متحرک است. برای ارسطو مسأله خلق

نوشتجات و کتب مربوط به ارسطو، جوهر شناسی<sup>۴</sup> است که اصلاً ربطی به وجود که در فلسفه اسلامی از آن بحث می شود ندارد. جوهر شناسی ارسطو مربوط به ماهیت است. از طرف دیگر تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه یونان در مبانی و ریشه های آن است.

کسانی که مدعی اند فلسفه اسلامی، یونانی و یونان زده است باید گفت که این امر افسانه ای بیش نیست، البته قطعاً فلسفه از یونان آمده است و فلاسفه ما کتب یونانیان را ترجمه کرده اند و تعلیم گرفته اند اما به هیچ وجه مقلد باقی نمانده اند و بلکه بر فلسفه یونانیان افزودند و آن چه را که از افلاطون و ارسطو گرفته اند متناسب با فرهنگ خودشان تغییر داده اند، اما باید توجه داشت که پیش از یونانیان، در ایران، مصر، و بابل فلسفه وجود داشته است، حتی افلاطون تحت تأثیر این اندیشه ایرانی بوده است. یکی از اندیشمندان غربی می گوید: آرای افلاطون بر شگرف شالوده گذار آموزه های فرورها نیست او یک تاراجگر است و این نه از آن روی که وی تعالیم زرتشت را

<sup>۲</sup> استفان پانوسی، تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایران بر

افلاطون، صفحه ۵

<sup>۴</sup> عبدالله نصری، آینه های فیلسوف، صفحه ۱۲۰

یک جایی در آثار ابن سینا است که می گوید : «تا آنجایی که آثار افلاطون را مطالعه کردم ، اگر همین که به دست من رسیده آثار دیگری داشته باشد که به دست من نرسیده باشد . کسی که این طور حرف میزند پیداست که اصولاً علاقه ای به تقلید ندارد و اساساً در مقابل فلسفه یونانی مرعوب نمی شود . افلاطون کسی است که وایتهد فیلسوف معروف انگلیسی می گوید « تمام تاریخ ۲۵۰۰ ساله فلسفه ، پی نوشتی بر افکار و اندیشه های افلاطون است » فیلسوفی که در مقابل افلاطون چنین سخن می گوید پیداست که هرگز مقلد نبوده و با مسائل ، سطحی برخورد نمی کرده است .<sup>۱</sup>

فلسفه در هر دوره ای صورت خاص خود را دارد به قسمی که صورت فلسفه اسلامی با صورت فلسفه یونانی یکی نیست و نباید اصول و مبانی فلسفه اسلامی را عین اصول و مبانی یونانی دانست . می دانیم که پرسش اصلی فلاسفه پرسش وجود و موجود من حیث موجود است ؛ یعنی در فلسفه ، پرسش می شود که چرا موجود هست بر حسب جوابی که به این پرسش جوابی داده است که عین جواب

اصلاً مطرح نبوده است ، پس فارابی و ابن سینا علاوه بر ملاحظات دین ، باید مقابل متکلمان نیز پاسخ گو می بودند از همین نظریات برخوردارها ایجاد شد و حاصل این برخوردها همان فلسفه اسلامی است .

البته فیلسوف اسلامی در محیط اسلامی و معتقد به وحی زندگی می کند طبیعی است که در این محیط با مخالفت‌هایی از جانب متکلمان و فقها مواجه باشد .

بارها این سوال مطرح شده است که چگونه و با چه معیاری می توان یک علم را اسلامی یا دینی دانست ، برخی معتقدند که تنها دانشی شایسته وصف اسلامیت است که مستقیماً بر گرفته از متون اسلامی باشد ، از آن سو گروهی بر این باورند که کمترین نسبت و مشابهت کافیت تا نام اسلامی را بر یک رشته علمی اطلاق کنیم .

انصاف باید داد که هر دو گروه به افراط گراییده اند ، بدیهی است هر علمی ریشه در معارف اسلامی داشته باشد و در حوزه تفکر دینی رشد و پرورش یابد ، شایسته نام اسلام است .<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عبدالله نصری ، آینه های فیلسوف ، صفحه ۱۴۳

<sup>۲</sup> رضا برنجکار ، آشنایی با علوم اسلامی ، صفحه ۱۲

حسین نصر در این باره گوید: اولاً، اسلام دینی است مبتنی بر وحی و توجه به عالم اعلی و مبدأ متعالی و معنوی عالم. و خود حس اهمیت وحی در جامعه اسلامی همواره مرکزیت داشته و قوی بوده است. هر مکتبی فلسفی که هم وحی و هم ذوق و اشراق عقلی را کنار گذاشته، و بنابراین خود را از این دو مبدأ حکمت الهی و معرفت به حقیقت درونی اشیاء منقطع ساخته باشد، نمی تواند جز یک عامل مخرب و مخّل در جامعه اسلامی چیز دیگری باشد، لکن فلسفه اسلامی همان فلسفه مبنی بر وحی است و شامل نوعی جهان بینی است که در آن اهمیت وحی در عالم کبیر و صغیر سهم اساسی را بسر عهده دارد. و در اسلام است که فلسفه مبتنی بر وحی به نهایت کمال و بسط و توسعه رسید ثانیاً، مسئله رابطه بین فلسفه و دین، با عقل و ایمان، از آغاز امر مورد توجه خاص حکمای اسلامی قرار گرفت و بالاخره هشت قرن بعد از کندی که برای اولین بار این مسأله را مطرح ساخته بود به دست صدرالمؤمنین به بهترین وجهی باهماهنگی و وفاق کامل حل شد. این حکیم کم نظیر مانند عرفاء دو طریق استدلال و اعتقاد دینی را به هم می پیوندد، آشکار ساخت لازم

افلاطون نیست اما با آن سنخیت و مناسبت دارد، اما پاسخ فارابی با پاسخ دو استاد بزرگ یونانی فلسفه تفاوت اساسی دارد، به نظر فارابی، وجود خداست و اوست که به ماهیات، وجود می بخشد. فارابی برای اولین بار در تاریخ فلسفه، موجودات را به دو جزء عقلی وجود و ماهیت را به مقولات جوهر و اعراض نه گانه تقسیم کرده است و حال آنکه مقولات دهگانه ارسطو، مقولات وجود است نه مقولات ماهیت. این نحوه تقسیم، یک امر جزئی بی اهمیت نیست و نباید آن را تصرف کوچکی در یکی از ابواب حکمت دانست بلکه مودّی به طرح بسیاری از مسائل اساسی در فلسفه اسلامی شده است. به تناسب این، قول حقیقت و علیت، معانی دیگری پیدا کرده است. یکی از کارهای ابونصر فارابی وحدت در فلسفه است؛ یعنی اینکه فارابی تلاش داشت تمام مکاتب فلسفی را بصورت واحدی در آورد وحدت دیگری که او می خواست به وجود آورد وحدت فلسفه با دیانت است او بر این باور بود که فلسفه و دیانت یکی است.

باید دانست که اصول و مبادی فلسفه اسلامی با سایر مکاتب فلسفی متفاوت است، دکتر سید

عالم یافت نمی شود. حال برخی معتقدند که حکمت همان فلسفه است اگر چنین باشد زمینه دست یابی به این پرسش ها در فلسفه اسلامی مخصوصاً بیشتر است. البته این سخن به آن معنا نیست که حکمت فقط فلسفه می تواند باشد بلکه شخصی می تواند در هر علمی مثلاً در ریاضیات به خدا برسد، مثل اینکه ریاضیدان پس از محاسبات و بررسی ها به یک عدد واحد برسد که همان تکامل عددی در نزد او باشد و از این طریق باور به معبود واحد را در خود بوجود آورد.

ملاهادی سبزواری که فلسفه او نمونه اسلامی است که از مکتب و مشرب فلسفی خود به «حکمت متعالیه» تعبیر می کند و در کتاب معروف خود «منظومه» مباحث فلسفی خود را «حکمت» نامیده است و می گوید:

«نظمتها فی الحکمه التی سمت فی الذکر بالخیر الكثير سمیت»<sup>۱</sup>

یعنی این منظومه را در حکمت اعلی به رشته کشیدم همانکه در قرآن با نام «خیر فراوان» نام برده شده است. آقای نصر الله پور جوادی می گوید: «کسانی که با سیر فلسفه در اسلام

به گفتار نیست که هر گاه عقل به جنبه استدلالی خود محدود شود، چنانکه در اکثر مکاتب فلسفی جدید این امر به وقوع پیوسته است که هر گاه عقل به جنبه وحی به جنبه ظاهری و صوری خود محدود شود و حقایق عرفانی و باطنی دین انکار گردد، دیگر آمیزش و وفاق فلسفه و دین امکان پذیر نیست اگر بخواهیم فلسفه های جدیدی که امروزه به سرعت، به دست خود مسلمانان، در جهان اسلامی گسترش می یابد، چیزی جز عامل تشمت و تخریب نمی باشد، باید اصول حکمت اسلامی را دوباره احیاء کرد».<sup>۲</sup>

حکمت، علم برتر است طبق بعضی از آیات قرآن<sup>۳</sup> و نیز روایاتی مثل «الحکمه ضالّه المؤمن» که حکمت، گمشده هر انسان مؤمنی است، این به آن خاطر است که انسان می تواند پرسشهای اساسی خود نظیر اینکه در چه عالمی زندگی می کند؟ از کجا آمده؟ و به کجا خواهد رفت؟ محشر چیست؟ خیر چیست؟ سعادت چیست؟ و...، سؤالات بنیادین هر انسان سلیم العقلی است، جز در این

<sup>۲</sup> سید حسن نصر، معارف اسلامی در جهان معاصر،

صفحه ۱۱

<sup>۳</sup> سوره انبیاء، آیه ۷۴

<sup>۱</sup> سید محمد شیرازی، شرح منظومه السبزواری،

صفحه ۱۶۶

حال به نظرات برخی از دانشمندان غربی در این باره اکتفا می‌کنیم:

ویل دورانت می‌گوید: «ابن سینا به این قانع نبود که در طبیعیات سر آمد، و در طب مرجع بلند آوازه عصر خویش باشد بدون تردید این نکته را دریافته بود که دانشمند تا فیلسوف نباشد دانشش به کمال نمی‌رسد»<sup>۱۱</sup>

جان دیون پورت می‌نویسد که «در زمانی که اروپا در وحشیگری به سر می‌برد، فیلسوفان عرب مدارسی تأسیس کردند که عده‌ای از مسیحیان در آن درس می‌خواندند. و در حقیقت باید قبول کرد که کلیه علوم و از جمله فلسفه از قرن دهم در اروپا رونق گرفت و مسلمانان پدران فلسفه اروپائیان می‌باشند»<sup>۱۲</sup>

وفیلیپ. گک، حتی در تاریخ عرب می‌گوید: «مسلمانان فلسفه و سایر علوم را به اروپا آوردند. زیرا قبلاً در اروپا کسی از این علم بهره‌ای نداشت و مسلمانان بودند که حلقه تاریکی و ضلالت اروپا را پاره کردند و پاره شدن این حلقه، اروپائیان هم از خواب غفلت

بخصوص در جهان شیعه آشنایی بیشتری دارند می‌دانند که فلسفه و حکمت اسلامی پس از ابن رشد و ابن خلدون به حیات پر بار خود همچنان ادامه داد؛ طوری که این فلسفه حتی تا امروز در ایران تداوم یافته است. کتاب «تاریخ فلسفه اسلام» تألیف محقق بزرگ پاکستانی میر محمد شریف این تداوم را تا حدودی نشان داده است. فصولی که در این کتاب درباره جلال الدین دوانی، خواجه نصیر طوسی، مکتب اصفهانی، ملاصدرا، و بالاخره حاجی ملاهادی سبزواری آمده است نقضی را که در سایر تاریخ‌های فلسفه اسلامی وجود داشته بر طرف نموده است»<sup>۱۱</sup>

اما به هر حال قلمرو اسلام لزوماً در کشورهای سنی و شیعه نشین و سایر فرق اسلامی خلاصه نمی‌شود بلکه هر جا حتی دورترین نقاط عالم اگر ندای توحید شنیده شود و هر گونه معارف اسلامی به آن جا رسیده و شمه‌ای از ردپای متون و علوم اسلامی در آن جا یافت شود همان جا قلمرو اسلام نیز هست، بنابراین اگر گذری به تاریخ بیندازیم خواهیم دید که چگونه علوم اسلامی در اندلس (اسپانیای کنونی) و کشورهای اروپایی گسترش یافت.

<sup>۱۱</sup> ویل دورانت، تاریخ تمدن — صفحه ۷۵

<sup>۱۲</sup>

<sup>۱۱</sup> میر محمد شریف، تاریخ فلسفه در اسلام جلد ۱

و ابن رشد و تا قرن پانزدهم قولی را که مقبش را مصنفین اسلام نبوده معتبر نمی شمردند و مدار علوم ما فقط علوم مسلمانان بوده و از نظر خصایص عقلاتی و اخلاقی همین قدر در مزیت کافی است که مسلمین، اروپا را تربیت کرده، داخل در تمدن نمودند.<sup>۱۵</sup>

و گونه دانشمند شهیر آلمانی وقتی که با اسلام برخورد است گفته: «اگر اسلام این است ما خود داخل در او هستیم».<sup>۱۶</sup>

فلسفه اسلام توان آن را دارد که با غیر خودش به گفتگو پرداخته و هر گونه نقد را پذیرفته و قابلیت تحمل را دارد. نقد و بررسی و نقادی از نشانه های پویائی علم فلسفه است و فلسفه اسلامی کاملاً برای نقد شدن و نقد کردن آمادگی دارد هم طاققت این را دارد که نقد شود و هم این که فیلسوف اسلامی باید خودش نقاد باشد.

بیدار شدند. پس در حقیقت اروپائیان تا ابد الدهر به مسلمین مدیون می باشند.<sup>۱۷</sup>

و آلفرد کیوم، مدیر دانشگاه کلهم در کتاب میراث اسلام می نویسد، «چرا آن روزی را که مسیحیان در مقابل مسلمین برای کسب علم زانو می زدند، نمی آورید و تاریخ آنها را سیر نمی کنید؟ با اینکه بر هیچ محققى مخفی نیست که مسیحیان اروپا، همه، شاگردان مسلمین بوده اند. هنگامی که تمام کتب و آثار گرانهای قدیم را که در کتابخانه ها و موزه های اروپا می باشد با چراغ معرفت مطالعه کنیم، آن وقت خواهیم دید که نفوذ عرب به قدری قوی بوده که هنوز هم در وجود ما هست ولی در تمدن قرون وسطی خیلی بیش از آن است که تا کنون تشخیص داده ایم».<sup>۱۸</sup>

مورخ دانشمند گوستاولویون فرانسوی در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می گوید:

«...در سال ۱۱۳۰ میلادی دارالترجمه ای در (طیبله) در تحت ریاست اسقف اعظم (رایمند) تأسیس شده تمام کتب مشهور عرب را به زبان لاتینی ترجمه کردند همچون کتب رازی

<sup>۱۵</sup> گوستاو ولوبون - تاریخ تمدن اسلام، ترجمه سید

هادی خسروشاهی، صفحه ۲۰

<sup>۱۶</sup> همان منبع، صفحه ۲۳

<sup>۱۷</sup> - هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه دکتر

اسدا... مبشری، چاپ سوم، ص ۳۸.

<sup>۱۸</sup> آلفرد کیوم، میراث اسلام، صفحه ۸۳